

«بایسته‌ها و شرایط کاربرست و اسازی دریدا» در نقد متون

نقد و تحلیل کتاب و اسازی متون آل احمد

سیدرضا شاکری*

چکیده

نویسنده در این مقاله می‌کوشد با ارائه تبیین درست و انضمامی‌تر از و اسازی دریدا و الزام‌های معرفتی و روش‌شناختی آن، به نارسایی عمده‌ای در فضای نقد متون ادبی ایران اشاره کند و آن شتاب‌زدگی در کاربرست نظریه‌ها و روش‌های جدید نقد ادبی اروپایی در ایران است. کتاب مجتبی گلستانی نیز در ذیل این نارسایی نقد شده است. بدین ترتیب، مقاله نشان می‌دهد که در فهم، تبیین، و نقد و بررسی آثار نویسندگان معاصر ایران باید پیش از هر چیز با آن‌ها گفت‌وگو کرد تا از این راه درک فاصله میان جهان خواننده و متن برای خواننده شکل خاص خود را بگیرد. اما نویسنده کتاب عمداً در مقام پژوهش‌گر هم‌چون سوژه مدرن متون آل احمد را به موضوعات برنامه پژوهشی خود تبدیل کرده و نتوانسته است با متن ارتباط برقرار کند. در این مقاله عمداً روند ابژه‌شدن متن‌ها در کتاب موردنقد باز شده است. نتیجه حاصل از این بررسی نقد آثار کسانی مانند آل احمد، شاملو، شریعتی، و نیما تابعی از شرایط تاریخی و کنش‌گری آن‌هاست که باید به‌صورت انضمامی و متوازن پی گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: گلستانی، و اسازی، متون، آل احمد، سوژه، انسان ایرانی.

۱. مقدمه

یکی از آسیب‌های جدی در فضای علوم انسانی و اجتماعی ایران چگونگی کاربرست و کاربرد نظریه‌های جدید اروپایی در بررسی و تحقیقات موضوعات انسانی، اجتماعی،

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، جهاد دانشگاهی، Sr.Shakeri@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۰۵

تاریخی، و فکری ایران است. ریشه‌ها و سرچشمه‌های این آسیب متعدد است، اما می‌توان اشاره کرد که اقامت کوتاه دانشجویان و محققان ایرانی در دانشگاه‌های غرب و آموختن نظریه‌ها و روش‌های جدید و سپس بازگشت آن‌ها به ایران یکی از راه‌های انتقال و کاربست آن‌هاست. همین نظریه‌ها در دانشگاه‌های کشور نیز موردقبال دانشجویان قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، امکانات فضای مجازی باعث بهره‌مندی پژوهش‌گران از آن نظریه‌ها و امکان بهره‌گیری در تحلیل و بررسی مسائل موردعلاقه می‌شود. اما پرسش این‌جاست که آیا ما به بایسته‌ها و شرایط کاربست آن نظریه‌ها واقفیم؟ اگر هدف از بررسی متون گذشته ما (کلاسیک، معاصر، یا جدید) با نظریه‌های مناسب و علمی توسعه فهم و شناخت ما نسبت به گذشته و بهره‌گیری‌های معرفتی، نظری، و عملی برای امروز و فردای ماست، در این صورت، آیا نباید دغدغه این را داشته باشیم که نظریه‌ها را به‌گونه‌ای درست و با رعایت بایسته‌ها و شرایط آن‌ها انتخاب کنیم و پایه پژوهش‌های خویش قرار دهیم تا در نقد و تحلیل متون خویش موفق باشیم؟ منظور از بایسته‌ها لوازم درونی و رعایت مختصات و ویژگی‌های یک نظریه معتبر و منظور از شرایط الزامات بیرونی و زمینه‌ای در کاربست نظریه‌هاست. یکی از آثاری که به‌تازگی با این چهارچوب درباره متون جلال آل احمد نوشته شده *واسازی متون آل احمد به‌قلم مجتبی گلستانی* است که در این مقاله بررسی می‌شود. در ادامه، نخست تبیینی از *واسازی دریدا* و الزام‌های کاربست آن در نقد متون ادبی ارائه می‌شود و سپس ابعاد این نظریه باز خواهد شد و سرانجام کتاب *موردنقد* از این نگاه بررسی خواهد شد.

۲. *واسازی دریدا؛ چیستی و ابعاد آن*

یکی از نظریه‌های فلسفه نقد ادبی و علوم انسانی اروپا، که در کشورمان در فضای نظریه و نقد ادبی به‌کار بسته شده و با نام‌های شالوده‌شکنی، ساختارشکنی، و اخیراً *واسازی* مشهور است، از آن ژاک دریدا فیلسوف فرانسوی است. دریدا در پاریس دهه ۱۹۶۰ با جریان‌های مسلط پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، و ساختارگرایی دمخور بود و از آن‌ها در اندیشه‌های خویش متأثر گردید. محور مهم در اندیشه‌های دریدا درافتادن با متافیزیک است که در سنت فلسفه غرب با افلاطون آغاز شد. ره‌یافت متافیزیکی افلاطون با تاریخ و تفکر غرب درآمیخت و او درصدد بود تا با راه‌برد *واسازی* از سیطره متافیزیک رهایی حاصل کند. (شیبانی رضوانی ۱۳۹۲: ۵۴). دریدا با یک برنامه‌ریزی حرفه‌ای دانشگاه به *واسازی* نرسید.

او بسیار مطالعه می‌کرد و متن خوان قهاری بود. وی آثار پرشماری هم دارد و در همه آنها روحیه انتقادی خود را به تفکر غربی ملحوظ می‌دارد. رویکرد او متنی است و همین نگاه متنی است که اهمیت متن در مقابل مؤلف و خواننده برایش برجسته می‌شود. اما مهم برای دریدا مجهز شدن به آن چیزهایی است که خوانش و تفسیر متن می‌طلبد. دریدا جهان را متن می‌داند: همه چیز در متن قرار گرفته است. «متن یافته‌ای از نشانه‌ها یا به تعبیر دریدا ردها است و هر چیزی در جهان نشانه یا رد است. فهم و تجربه متن نیاز به دانش تفسیری دارد» (مصلح و پارسا خانقاه ۱۳۹۰: ۶۰). بنابراین، پیش از آن‌که واسازی را، ساده‌انگارانه، فقط یک استراتژی تلقی کنیم، باید بدانیم که سنت قدرت‌مند تفسیری در پشت آن قرار دارد. واسازی البته استراتژی است، اما باید به منطق درونی آن و شیوه کاربستش آگاه و در عمل بدان وفادار ماند. واسازی را باید در نسبت با متن به کار برد. در نسبت با متن، اصل بر استقلال متن و خوانش درست آن است؛ خوانشی دوسویه که متن و مؤلف را در نظر می‌گیرد. هر تفسیر و خوانش از متن نباید چونان یک جای‌گزین متن یا مؤلف تلقی شود (همان: ۶۱).

از سوی دیگر، واسازی دریدا صرفاً درگیر انتقادی درونی و شالوده‌شکنی متن نمی‌شود، بلکه فراتر از آن با تضادها و سنت‌های تاریخی که متن در درون آن شکل گرفته درگیر می‌شود. پس واسازی نوعی رویارویی با تاریخ و سنت‌ها از مسیر متن‌هاست. دریدا می‌گوید:

مراد از متن محدود به گرافیک، کتاب، یا حتی گفتار نمی‌شود و نیز نمی‌توان آن را به فضای ایدئولوژیک، نشانه‌شناختی، و معناشناختی فروکاست. آنچه من متن می‌نامم در برگیرنده همه ساختارهای واقعی، اقتصادی - تاریخی، نهادی - اجتماعی و در مجموع همه مراجع قدرت ممکن می‌شود. پس هیچ چیز بیرون از متن نیست (دریدا ۱۹۹۵: ۱۴۸).

بدین ترتیب، نقد واسازی متون نسبت وثیقی با نقد و واسازی سنت‌هایی دارد که در محیط آنها متن شکل گرفته است.

نکته مهم دیگر در مقدمات واسازی دریدا جایگاه ایده در تفکر افلاطونی و الگوشدن آن در نسبت تفکر غربی است: ذهن متافیزیکی ابتدا یک ایده می‌سازد، مثلاً ایده خیر یا سعادت و بعد آن را در متن مستقر می‌کند: مثلاً سقراط طرف‌های هم‌پرسه را بر محور ایده طراحی شده به گفت‌وگو و می‌دارد و برای نمونه در نهایت سقراط است که بر سوفیست‌ها برتری می‌یابد (همان: ۶۳) این نه برتری منش سقراطی، که سلطه ایده است.

تعبیر و اساسی به استراتژی و راه‌برد در ایران باعث درکی تکنیکی و ابزاری از آن شده است و ما عملاً با و اساسی استراتژیک یا راه‌بردی مواجه شده‌ایم. از آن‌جاکه راه‌برد و استراتژی در کشور ما نه از سوی فلسفه و نظریه، که از حوزه نظامی‌گری، عمل سیاسی، و قدرت وارد متون نظری شده آن تنها به‌سان مجموعه‌ای از چاره‌جویی‌ها به‌علاوه ابزارها و تکنیک‌ها دریافت می‌شود. حال آن‌که در نزد دریدا و اساسی ابتدا دغدغه و تعلق هرمنوتیکی و تفسیری در شناخت انسان و معنای هستی دارد و امر فهم در آن اولویت و تقدم دارد و آن‌گاه به شکل و ابزار در راستای آن معنا توجه می‌کند. برای دریدا و اساسی، که از خوانش متن جدایی‌ناپذیر است، در درجه نخست به مسائل وجودی و روحی خواننده و متن باز می‌گردد. در دریدا مقام خواننده متن وقتی که متن را می‌خواند یعنی این‌که در جریان تفسیری متن شرکت می‌کند. دریدا به این فرایند خوانش متن خوانش صبورانه نام می‌دهد (پارسا ۱۳۹۳: ۳۰). صبوری انسان تأویل‌گر تابع استراتژی و ابزار نیست، بلکه صرفاً از دغدغه‌های وجودی و فهم معنا ناشی می‌شود. یک خواننده تأویل‌گر متون باید پیش از کاربست و اساسی و انجام عمل نقد متن‌ها، خود را موضوع خوانش کند. او باید اهلیت تفسیر کسب کرده باشد. ابعاد وجودی یک تأویل‌گر باید درگیر «متفاوت» خواندن متن بشود که به بیان دریدا هم زمان‌بر است و هم به خواندن متون و منابع گوناگون و متنوع نیاز دارد (همان). بنابراین، کاربست و اساسی دریدا پیش از هرچیز محتاج تکثر دیدگاه، مطالعه متنوع متنوع، و فکر و آمادگی برای تمرین آن در جریان و اساسی است. برای همین است که از حیث تجربی و واقعی مورد پژوهی‌های معروف در و اساسی عمدتاً به سال‌های میان‌سالی و حرفه‌ای پژوهش‌گران باز می‌گردد و کم‌اند محققان جوانی که توانسته‌اند و اساسی را در این دوره در نقد متون نویسندگان مهم و پراثر به‌صورت دقیق و جامع بررسی کرده باشند.

و اساسی دریدا، برخلاف تلقی معنای راه‌بردی و استراتژی در ایران، از راه‌های کوتاه و بدون پیچیدگی طی نمی‌شود، بلکه برعکس هرکس باید در و اساسی راه خودش را برود. دریدا شخصاً این تجربه را داشت. خوانش او از فایده‌روس افلاطون، تأملات دکارت، نقد قوه حکم کانت، پدیدارشناسی روح هگل، سرمایه مارکس، پژوهش‌های منطقی هوسرل، و هستی و زمان هیدگر بر مشق دریدا در و اساسی دلالت می‌کنند. این آثار پرحجم، متنوع، متفاوت، پیچیده، و با زبان‌های خاص خود هستند. این‌که تأویل‌گر آن‌قدر آمادگی داشته باشد تا با این متون بسیار متفاوت گفت‌وگو و تفاهم کند این خود تمرین و اساسی است. به‌بیانی هگلی و اساسی یعنی همه و اساسی، بدین معنا که یک پژوهش‌و اساسانه دقیق طی

چند مورد خود را نشان می‌دهد و این البته به معنای آغاز نکردن نقد متون نیست. اما واسازی در پایان تجربه‌های پژوهشی یک محقق کمال می‌یابد.

همه شارحان واسازی دریدا بر جنبه عملی این مفهوم تأکید دارند. این تأکید درست لوازم و شرایطی دارد که باید بدان توجه شود، در غیر این صورت، از منطق و هدف آن دور می‌شویم. جنبه عملی واسازی یعنی تمرین آن استراتژی در جریان خوانش و تأویل متون. برای همین نمی‌تواند چونان یک چهارچوب نظری ثابت و قالبی در کاربست مصادیق مختلف عمل کند. منظور از عمل آمیختگی با ابعاد وجودی تأویل‌گر است، نه این که قاعده‌مند عمل کردن معنا بدهد. تمرین درگیری و گفت‌وگو با متن در جریان واسازی باعث برشدگی و فراروی متن و خواننده آن می‌گردد. واسازی اگر هم استراتژی باشد، که هست، یک رویداد است، آن روی می‌دهد و رویداد همواره به محدودیت‌ها و امکان‌ها نظر دارد. برای همین جنبه رویدادی است که دریدا هر بار نگاهی تازه و تعبیری نواز واسازی ارائه می‌کند که اشاره به واپسین تجربه‌ها در خوانش متون دارد. این وضعیت برای خود او هم عجیب است و این ویژگی مثبت واسازی است. وضعیت مفهومی واسازی باعث شده که همواره از دریدا درباره چستی واسازی پرسند و او هم پاسخ دهد که البته که هیچ چیز واسازی مرکب از مجموعه‌ای قضایا، اصول، ابزارها، قواعد، تکنیک‌ها، و روش‌ها نیست. واسازی اصلاً موضوع محصلی ندارد (دریدا ۱۹۹۶: ۲۱۸).

واسازی تحلیل نیست، پس قصد معینی در پس آن نمی‌توان یافت. یک روش هم نیست و نمی‌تواند یکی از روش‌ها باشد. تعریف واسازی واقعاً ناممکن است (دریدا ۱۹۹۱: ۲۷۲). مک کوئیلان نیز در تعریف ناپذیری واسازی گفته است: «این که دریدا آن را حتی یک روش نمی‌داند، به این خاطر است که عبارت فرانسوی *pas de Méthode* به معنای یک روش نبودن است که در آن جزء *pas* دو معنا دارد: یکی نفی (*not*) و دیگری گام و این دو روی هم به صورت مبهم دلالت می‌کند که واسازی صرفاً یک روش نمی‌تواند باشد (کاپونو ۲۰۰۴: ۲۷۵).

رالف معتقد است وقتی که واسازی روش نباشد، تکنیک نباشد، و حتی یک عمل خاص هم نباشد، آنچه برجسته می‌شود فرایند دوجانبه تعامل و تفاهم متن و خواننده است و این واسازی را به هرمنوتیک نزدیک می‌کند. در این حالت، واسازی فرایندی می‌شود که زنده و فعال بودن متن هم بدان تحقق می‌دهد. پس متن هم خصلت واسازانه دارد (همان: ۲۷۴). درحقیقت، رالف اشاره دارد که تلقی واسازی چونان یک استراتژی نباید متن مورد مطالعه را به ابژه تبدیل کند، بلکه برعکس خواننده باید همواره تعامل متن و منتقد را احساس کند.

این شرح و وصف هرمنوتیکی از واسازی بیش‌تر عامل‌محور (خواننده و مفسر) است تا موضوع‌محور. این امر متن موردواسازی را از ابژه‌شدن باز می‌دارد. وضع روحی و دغدغه‌ها و دردهای مفسر و خواننده متن در گفت‌وگویی با متن در تحقق واسازی نقش دارد. سؤال پیش‌آمده بر همین مبنا این است که چرا فقط متن‌های خاص باعث کنش تأویل‌گر و خواننده می‌شود؟ باید گفت که با نگاه دریدایی چالش‌خیزی متن و خواننده در پی‌گیری و معناداری و تحقق واسازی چونان یک استراتژی مؤثر واقع می‌شود. تجربه‌های روحی و وجودی مفسر در این چالش‌برانگیزی نقش دارند.

۳. واسازی؛ نظریه‌ای در گیرودار عمل

بسیاری از شارحان و حتی کاربران نظریه واسازی از تعریف آن به‌صورت دقیق اظهار ناتوانی کرده و بر این تأکید دارند که تعریف آن به‌گونه‌ای در جریان عملی واسازی بر پژوهش‌گر یا مفسر آشکار می‌شود. این اصطلاح در فضای نقد ادبی و روشن‌فکری اروپا و آمریکا سرنوشتی هم‌چون اصطلاح مارکسیسم یافت؛ یعنی منازعات ایدئولوژیک و سیاسی واسازی را از آن‌چه مدنظر واضع آن بود دور ساخت و آن را به مظلوفی برای طرف‌های جوراجور بدل کند. این وضعیت در کشورهای جهان سوم که تجربه‌های نیم‌بند از مدرنیته دارند بیش‌تر مشاهده می‌شود. آن‌چه در فضای فلسفه، نقد ادبی، و تحقیقات علوم انسانی این جوامع دیده می‌شود اقبال فزاینده به وجه ابزاری، تکنیکی، و روشی واسازی است. در این فرایند شتاب‌زده پیش‌فرض‌ها، غایت و هدف اصلی واسازی و به‌خصوص تجربه عملی دریدا در خوانش متون مختلف و پرشمار نادیده گرفته شد.

از سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ در اروپا دیدگاه‌های تازه‌ای به واسازی مطرح گردید که به‌نوعی نقد و آسیب‌شناسی آثار قبلی را هم در بر دارد. در این رویکردها و تحقیقات ضمن ارائه تبیین‌های دقیق‌تر از واسازی زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، و فکری در واسازی موردتوجه قرار گرفت. در مطالعات پسااستعماری، که فضای تازه‌ای برای واسازی به‌شمار می‌رفت، بوطیقای کشورهای جهان سوم موضوع واسازی قرار گرفت و با آن امکانات فکری، وجودی، و مفهومی کشورهای استعمارشده آشکار شدند. این سابقه و زمینه نقد مدرنیته کلاسیک را فراهم کردند. گراوز (Gravez) استاد دانشگاه براول معتقد است که فلسفه اصلی نظریه ساختارشکنی دریدا گونه‌ای بازجویی (interrogate) (به‌نطق‌کشیدن) پیش‌فرض‌های اصلی اندیشه غرب است و می‌کوشد تقابل‌ها و تضادهای دوتایی را، که زیربنای آن اندیشه‌اند، آشکار و افشا سازد (postcolonialweb.org).

در تلقی واسازی چون عمل (practice) انتقادی است که با نقد اندیشه تاریخی غرب آغاز می‌شود. مهم‌ترین نقطه مورد نقد در واسازی به‌چالش کشیدن مفهوم «مرکز» در اندیشه غرب است. دریدا در سخن‌رانی ۱۹۶۶ در دانشگاه جان هاپکینز واقعیات متافیزیکی را، که به علم و فلسفه غرب سروشکل داده‌اند، به‌چالش کشید. به‌نظر او ساختار متافیزیکی زیربنای گفتمان‌های علم و فلسفه را می‌سازد و این کار با تأسیس و تعیین یک «مرکز»، که مبدأ‌ساز و معنا‌ساز است، بر همه‌چیز چیره می‌شود (گراوز در سایت postcolonialweb.org).

مرکززدایی و خصلت عملی واسازی آن را در شمار ابزارها و رویکردهای کارآمد در نقد مدرنیته قرار داد. درست است که دریدا مرکز اقتدار و دوگانه‌ها متافیزیکی را در متون ادبی سراغ می‌گیرد و به نقد می‌کشد، اما او این کار را در درون فضای تاریخ و تمدنی غرب و به‌شکل تاریخی و با ملاحظه سنت‌ها پیش می‌برد. یعنی وقتی می‌خواهد متنی ادبی و تاریخی را واسازی کند، ابتدا به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری اقتدار اشاره می‌کند. اگر به مفهوم ایبستمه در اندیشه و آثار فوکو و به‌خصوص در نظم چیزها توجه کنیم، این واقعیت خود را نشان می‌دهد که تبیین و نقد دوگانه و دوتایی‌ها یا تقابل‌هایی مانند زن/مرد، شرق/غرب، استعمار/مستعمره، یا سفید/سیاه، که همه در عصر مدرن به دوگانه مرکزی سوژه/ابژه ره می‌برند، بی‌آن‌که به ایبستمه توجه شود ناممکن خواهد شد. تقابل‌ها در سنت و فرهنگ ریشه دارند و ایبستمه‌ها هستند که در زیربنای متن به‌گونه ناخودآگاه (نویسنده) واقع می‌شوند به‌خصوص از این جهت که به‌نظر فوکو ایبستمه ساختار ناآگاه است و در عمل قدرت خود را اعمال می‌کند. پس اقتدارزدایی خودبه‌خود امری تاریخی و سیاسی و اجتماعی است که از قلمرو تمدنی آغاز و در سطح متن‌ها تحقق عینی می‌یابد. همه مفاهیم مورد نقد واسازی شامل جوهر، ذات، قدرت، اصل، هویت، و ... ساختارشکنی می‌شوند تا بتوانند مرجعیت‌زدایی کنند. دریدا معتقد است که باید نخست مقولات و مفاهیم مرکزی در سنت غربی واسازی شوند. چون این مفاهیم و مقولات‌اند که به متن‌های بعدی شکل و موجودیت می‌دهند.

در مقوله مرکززدایی به‌عنوان معیار اصلی واسازی بسیاری از پژوهش‌گران باور دارند که غایت و سمت‌گیری فرایند مرکززدایی «متن‌های ادبی» نقد قدرت و سیاست در غرب است که به مفهوم ایبستمه فوکو اشاره می‌کند. ابروین بر این است که اگرچه ساختارشکنی دریدا همه حوزه‌های فرهنگی، جامعه‌شناسی، فرهنگ عامه نظریه ادبی، مطالعه فیلم و رسانه‌ها، و مطالعات جنسیتی را در بر می‌گیرد، باید توجه داشت که این‌ها همه در ذیل نقد قدرت اتفاق می‌افتند. درگیری با قدرت و سیاست محور اصلی واسازی دریدا است. این اصلی

است که باید محور پژوهش‌گران علاقه‌مند به واسازی باشد (ایروین ۲۰۰۸: ۵۶). بیان ایروین ناظر به این است که واسازی با اصل قدرت تنش و ناسازگاری پیدا می‌کند و از آن‌جاکه دست‌کم در مدرنیته قدرت در سیاست جلوه‌گر شده، درگیری با قدرت و سیاست ضامن درک و به‌خصوص عملی‌کردن واسازی در نقد ادبی و نظریه و فلسفه است.

۴. معرفی کتاب

کتاب *واسازی متون آل احمد؛ سوژه، نهیلیسم، و امر سیاسی*، نوشته مجتبی گلستانی، مرکب از شش قسمت اصلی است که نویسنده آن‌ها را در فهرست آورده و زیر هر کدام عنوان‌هایی ذکر کرده است: این قسمت‌ها نه نام بخش دارند و نه فصل. فقط در متن، و نه فهرست، با عددهای ۱ تا ۵ آمده‌اند. کتاب یک عنوان با نام «پس پشتِ گفتار» دارد که به‌نظر می‌آید پیش‌گفتار یا مقدمه یا دیباچه باشد. به همین سیاق اثر فاقد نتیجه‌گیری نیز است. این نوع چیدمان ظاهراً با روش و خواست نویسنده هماهنگی دارد، به‌خصوص این‌که عمداً نتیجه‌گیری را، که القای معنای معین می‌کند، به خواننده واگذار کرده است. قسمت‌های کتاب تابعی از برنامه بررسی نویسنده در موضوع متون آل احمد است که شامل موارد زیر می‌شود:

۱. سیاست مؤلف؛

۲. سیاست مذکر؛

۳. سیاست سلامت؛

۴. سیاست حقیقت؛

۵. سیاست سوژه.

کتاب‌نامه و نمایه نیز در پایان اثر آمده است.

در مقدمه اثر، نویسنده می‌کوشد مدعا، هدف، و روش خود را برای تبیین ادعایش در جهت هدف خود باز کند. او دو هدف دارد:

۱. درافتادن با اقتدار و مرکزیت متون آل احمد؛

۲. توسعه فضای نظریه و نقد ادبی به مباحث بنیادین.

نویسنده به‌تصریح می‌گوید روش او در این کتاب و برای دو هدف فوق واسازی است؛ یک راه‌برد و استراتژی برای خوانش متن (گلستانی ۱۳۹۴: ۹). آن‌گاه کمی آن را توضیح می‌دهد. سپس در پرتو همین توضیحات مدعی می‌شود که در آثار آل احمد یک سوژه

مرکزی مقتدر نهان و آشکار است که معنای متن را تعیین می‌کند. بدین صورت که در درون رابطه ساختاری دوسویه نهیلیسم - امر سیاسی تقابل‌های دوتایی (ناساز) را تولید می‌کند. مرجع محوری آثار به تولید گفتمانی می‌انجامد که از یک سو انسان معاصر را اسیر قفس آهنین ماشین و تقدیر می‌بیند و از سوی دیگر به تغییر بنیادین وضع موجود چشم دارد (همان: ۱۰). نویسنده سپس در تکمیل چهارچوب نظری - روشی کار خود نهیلیسم را توضیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که تجربه مدرنیته متون آل احمد بدینانه و پوچ‌گرایانه است. سوژه (روشن‌فکر) انسانی بدین و به شدت دچار احساس تنهایی و از خودبیگانگی است. رهایی از این وضعیت رسیدن به مدرنیسمی ارتجاعی است که حاصل برساختن یک واقعیت تازه (غیر حقیقی) و ضدیت با مدرنیته، انسان، و دموکراسی است. بر این اساس، آل احمد تلقی تقابل و ستیز از امر سیاسی دارد که به ضدیت با مدرنیته می‌انجامد و فرجامش دوگانه‌ای تقابلی و ستیزنده است (همان: ۱۲). نویسنده می‌خواهد بگوید که عمل سیاسی مبتنی بر یک نظر سیاسی است؛ یعنی سیاست از نظر و نگرش حاصل می‌شود. برای همین است که عنوان مشترک همه فصل‌های کتاب سیاست در زمینه‌های چندگانه، حقیقت، مذکر، سلامت، و ... است. نویسنده در تأیید این ادعا، به آرای کارل اشمیت، الهی‌دان سیاسی آلمانی، اشاره می‌کند که امر سیاسی را مبتنی بر یک تجربه نهیلیستی و به شدت دولت‌محور براساس تقابل دوست/ دشمن ترسیم می‌کند (همان: ۱۳). امر سیاسی شدیدترین و آخرین حد خصومت است و هر خصومت اقتباسی هرچه به نقطه اوج نزدیک‌تر گردد، سیاسی‌تر می‌شود (همان: ۱۴).

با گذر از تعریف مدرنیته، امر سیاسی، سیاست و نهیلیسم، و نتایج مترتب بر این نوع نگاه نویسنده مجدداً با اشاره به واسازی به هدف‌های خودش اشاره می‌کند و در نهایت ساختار کتاب را توضیح می‌دهد و سرانجام نتیجه می‌گیرد که نتایج زیر از این واسازی به دست آمده است:

۱. مرکززدایی از سوژه یا آن «من» استعلایی که در این متون جا خوش کرده است؛
۲. افشای تک‌صدایی و اقتدارگرایی؛
۳. تحلیل بینابینی متون؛
۴. تحلیل چگونگی برساخته‌شدن گفتمان غرب‌زدگی؛
۵. فهم هم‌خوانی استعاره‌های متنی آل احمد با استعاره‌های افلاطونی (سوژه - روشن‌فکر - حکیم) (اصل ۱۴ و ۱۵).

۵. روش‌شناسی نویسنده و کاستی‌های آن

یکی از کاستی‌های بنیادین آثاری که به نقد متون ادبی و روشن‌فکری ایران می‌پردازند این است که آن‌ها در برابر مجموعه گسترده‌ای از متن‌ها قرار دارند و بدون اشراف به حدود و ثغور چگونگی تولید این آثار و منطق یا منطق‌های حاکم بر محتوای آن‌ها به نقد آن‌ها می‌پردازند. آگاهی بر این که متون ادبی و روشن‌فکران معاصر ایران در چه فضای فکری، سیاسی، و اجتماعی‌ای تولید شدند و دارای کدام ابعاد و جوانب و چه زبانی بر آن‌ها حاکم است، می‌تواند به منتقد و نویسنده در انتخاب نظریه یا روش مناسب در نقد آن‌ها کمک مؤثری کند و نتایج پژوهش از اعتبار و اصالت بیش‌تری برخوردار شود. کتاب *واسازی متون آل احمد* شدیداً از این نارسایی معرفتی - نظری و روشی رنج می‌برد. جلال آل احمد روشن‌فکر و کنش‌گری بود که آثار متعددی دارد که شامل مقاله، داستان، ترجمه، مشاهدات، سفرنامه، خاطره‌ها، و نامه‌ها می‌گردد. وی انبوهی از یادداشت‌های منتشرنشده دارد که در صورت انتشار عمومی ابعاد تازه‌ای از بسیاری موضوعات را آشکار خواهد ساخت. او از سنخ افرادی بود که زندگی و آثارش بسیار درهم‌تنیده و از هم جدایی‌ناپذیرند. نوشتن داستان، سفرنامه، و ... برای او یک کار حرفه‌ای نبود که در محیط کار خویش بنشیند و هر روز بخشی از کار نوشتن را پیش ببرد. او، که تجربه رسمی آموزگاری داشت، توانست به‌صورتی هدف‌مند، و نه در قالب گردش‌گر، به برخی کشورها برود و حاصل آن‌ها را در قالب سفرنامه چاپ کند. او داستان‌های کوتاه و بلند دارد و زبان خاصی بر آثارش حاکم است. فعالیت سیاسی و اجتماعی آل احمد را نمی‌توان از زندگی خصوصی و حرفه‌ای او جدا انگاشت. هر پژوهشی درباره آل احمد باید به این وضعیت و موقعیت‌های او در جامعه و شکل‌گیری آثار در سایه این تجارب و موقعیت‌ها توجه جدی داشته باشد.

نویسنده کتاب *واسازی متون آل احمد* به این اصل روش‌شناسی - نظری توجهی ندارد. او گزارشی از روند متن‌هایی که موضوع بررسی او هستند، نمی‌دهد. آن‌ها را طبقه‌بندی نمی‌کند و به خواننده توضیح نمی‌دهد که برای پژوهش خویش کدام آثار را برمی‌گزیند و چرا و چگونه آن‌ها را مطالعه و خوانش می‌کند. این اقدامات جزئی از مقدمات پژوهش است که فقدان آن به اصالت و وزن کار آسیب می‌زند. مؤلف کتاب به‌جای این روش‌شناسی، که لازمه کار است، پیش‌فرض‌هایی را مطرح می‌کند و براساس آن‌ها به بررسی متون می‌پردازد، حال آن‌که همین پیش‌فرض‌ها ادعاهایی هستند که باید در پایان کتاب آزمون شوند. از جمله:

۱. تجربه مدرنیته در متون آل احمد به نوعی بدبینی نهیلیستی انجامیده است.

۲. آل احمد در دهه ۱۳۴۰ به محافظه‌کاری رادیکالیسم از نوع موجود در جریان‌ات راست افراطی می‌گراید.

۳. آل احمد دچار یأس وجودی و ناچار به دست‌وپازدن برای رهایی از نهیلیسم می‌شود (همان: ۱۱).

این سه پیش‌فرض، درحقیقت، سه ادعای کلی است و باید در مسیر کار روشن و مورد تأیید پژوهش قرار بگیرد. حال آن‌که در نتیجه‌گیری، که البته کتاب چنین بحثی ندارد و فقط نویسنده در مقدمه می‌گوید که فصل پنج نتیجه‌گیری است (همان: ۱۸)، چنین چیزی باز می‌شود. فصل پایانی کتاب به ساختار نثرهای آل احمد می‌پردازد نه آن خصوصیات انسانی - شخصیتی که در بالا ادعا شده است؛ بدینی و نهیلیسم، محافظه‌کاری و رادیکالیسم، و یأس و بدینی سه خصلت موردادعای نویسنده درباره جلال (از خلال بررسی متون) است که البته هرگز تبیین و شناسایی نمی‌شوند.

اگر نویسنده در مقدمات کتاب چهارچوب نظری قدرت‌مند و روش‌شناسی دقیقی را انتخاب می‌کرد و برنامه پژوهش را براساس آن پیش می‌برد، به نتایج تفکیک‌شده برآمده از تحقیق درباره اولاً شخصیت و منش فکری و مشی عملی آل احمد و ثانیاً متن داستان‌ها و آثار او نائل می‌آمد. اگر براساس پژوهش‌های جدی و فراوان درباره محدودیت‌های تحقیق در آثار ادبی و هنری بپذیریم که متن‌های ادبی ابژه‌های منفعل و مادی نیستند که به‌سادگی در اختیار و در مشت پژوهش‌گر باشند، آن‌گاه در انتخاب چهارچوب بررسی و روش‌شناسی تأمل بیش‌تری به خرج می‌دادیم. داستان و متن‌های ادبی - روشن‌فکری به دلایل زبانی و فنی این قدرت را دارند که از دام تحلیل‌های خشک علمی بگریزند و گاه پژوهش‌گر را به کام خود بکشند. عارضه فقدان چهارچوب نظری و روش‌شناسی سبب شده است که نویسنده *واسازی متون آل احمد* در دام ظاهر نوشته‌های آل احمد گرفتار شود. آثار مهم و تعیین‌کننده ادبی و هنری در همه جوامع به‌سان رودخانه‌هایی خروشان و آرام‌اند که شناخت آن‌ها بی‌شناگری و توان لازم منتقد را به مسیر خود می‌کشد و از ساحل دور می‌کند.

۶. درآمیختگی جدایی‌ناپذیر متون آل احمد با عمل

چنان‌که در بحث از واسازی دریدا اشاره شد، مفهوم واسازی با ابعاد عملی زندگی علمی و فکری و اجتماعی دریدا درآمیخته است. در این‌جا به همین اصل «وحدت نظر و عمل» در متون آل احمد اشاره می‌کنیم که از قضا اصلاً موردتوجه نویسنده کتاب *واسازی متون آل*

احمد قرار نگرفته و نتیجه قضاوتی صوری و با پیش‌فرض‌های آزمون‌نشده درباره آل احمد است. متون آل احمد در مسیر سه نوع عمل (پراکسیس) فکری - سیاسی و اجتماعی رقم خوردند، عمل آموزشی، عمل سفر، و عمل بنایی جدی‌ترین عرصه عمل برای آل احمد تجربه آموزشی وی بود. آموزگاری آل احمد پیش از آن‌که فعالیتی رسمی و اداری باشد، یک پراکسیس وجودی و مشق روحی برای خودش محسوب می‌شد. به تعبیر دانایی گویی معلمی رختی بر قامت جلال بود و خوی و طبع ثانویه او. او در همه حال و با همه کس منش و رفتار معلمی داشت. این‌ها سؤال‌های او بود از هر کس که می‌دید: «چه خوانده‌ای، چه می‌خوانی، چه نوشته‌ای، در فکر نوشتن چه مطلبی هستی» (کایینی ۱۳۹۲: ۲۶۹).

هیچ آموزگاری در عرصه روشن‌فکری معاصر ایران نتوانسته است چون آل احمد تجربه معلمی را به خلق اثر تبدیل کند و در داستان بلند مدیر مدرسه و نفرین زمین در این زمینه برجسته و حاوی ابعاد ناب وجودی و روحی معلم در نسبت با انسان‌ها هستند. اگر این تجربه آموزشی نمی‌بود، قطعاً چنین داستان‌های اثرگذار و با فضای واقعی را اکنون نداشتیم. سلوک معلمی آل احمد در فضای داستان‌های او کاملاً مشهود است و از این جهت نمی‌توان میان آثار و تجربه عملی فاصله‌ای دید؛ ما شاهد تجربه عینی تحقق اصل «وحدت نظر و عمل» در مورد آل احمد هستیم. «کلاس‌هایش به هیچ وجه تک‌صدایی نبود که معلم درس بدهد و شاگردها صم بکم گوش بدهند یا جزوه بنویسند» (همان: ۱۷۰).

تجربه بنایی و خانه‌سازی آل احمد در روزهایی شکل گرفت که فضای کودتای ۱۳۳۲ بود، گویی او در شب و روزهایی خانه می‌ساخت و دیوارها را بالا می‌آورد که خانه وطن در معرض ویرانی بود (شاکری ۱۳۹۵: ۱۸۸). آل احمد خانه خودش در تجریش را به دست خود ساخت و خود در کنار عمه‌ها و بناها مشارکت جدی داشت. ما در آثار آل احمد اگر دقیق و عمیق شویم، درمی‌یابیم که آن‌که خانه می‌سازد به‌سادگی نمی‌تواند به ویرانی آن دست زند و این از فهم سیاست ایرانی خارج است. تجربه سوم آل احمد در حیطه عمل، سفرهای هدفمند وی بود که تأثیر جدی در تولید متن داشت. افزون‌بر سفرهای خارجی که اشاره گردید، بخش مهمی از آثار آل احمد در یک گفت‌وگوی فکر و عمل شکل گرفت. تات‌نشین‌های بلوک زهرا، سرگذشت کندوها، خارک در تیم خلیج، و ... برخی دیگر بر اثر سفرهای آل احمد تولید شده‌اند. فهم نسبت میان سفر و تولید آثار و زبان آن‌ها در این خصوص محتاج پژوهش‌های جدی است. متأسفانه این تجارب ارزش‌مند عملی، که در شکل‌گرفتن متون آل احمد نقش جدی داشته‌اند، اصلاً مدنظر نویسنده قرار نمی‌گیرد. حال آن‌که و اساسی در مقام استراتژی متضمن دو جنبه به این ابعاد است.

فصل اول کتاب با نام «سیاست مؤلف» به صورت ناگفته و اظهارنشده، چهارچوبی نظری را برای کتاب رقم می‌زند. آنچه نشانه‌هایی بر این فصل می‌توان ارائه داد به قرار زیر است:

۱. تلقی از آل احمد به عنوان فرد سیاست‌گذار «policy man» که برای تدوین و تألیف آثار خود پیشاپیش برنامه عملیاتی دارد. سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های آل احمد در متونش باعث تولید و بازتولید اقتدار مؤلف می‌شود (گلستانی ۱۳۹۴: ۱۵).

۲. در متون آل احمد یک خداوندگار حضور دارد که در میان متون حکم‌رانی می‌کند (همان: ۲۱). او تک‌صدا و آوامحور (شفاهی) است (همان: ۲۰)؛ یک متن استعلایی (همان: ۱۹) دارای سلطه مرئی و نامرئی (همان: ۲۳).

۳. آل احمد یک مهندس است که ساختمان متن را طراحی و برمی‌سازد. مهندس سوژه مطلق است و یک اسطوره است (همان: ۲۴).

۴. متون آل احمد بیش‌تر شفاهی‌اند، هرچند در قالب نثر و نوشتار باشند و سخن شفاهی در درجه اول دلالت بر یک من استعلایی و مقتدر دارد. در متون آل احمد قول به تقدم طبیعی گفتار در شیوه نثرنویسی مؤلف متجلی شده است (همان: ۲۸).

این روش نویسنده کتاب *سیاست‌گذاری متون آل احمد* در واقع چنین می‌انگارد که مؤلفی به نام «آل احمد»، هم‌چون یک سیاست‌گذار، سیاست‌هایی از جنس مردسالاری و مذکرگرایی (فصل دوم)، پزشک‌محوری و درمان‌گر (فصل سوم)، و حقیقت‌گویی (فیلسوف - حکیم - معلم) (فصل چهارم) متن را خلق و به تعبیر بهتر طراحی و چیدمان می‌کند. پس بدین ترتیب فصل‌های ۲، ۳، و ۴ ابعادی از نتایج سیاست‌گذاری‌های مؤلف را در حوزه‌های روابط زن و مرد (سیاست مذکر) سلامت و حقیقت باز می‌گویند.

اما آیا «آل احمد سیاست‌گذار و مهندس» واقعاً همان آل احمد متن‌های اوست؟ آیا این آل احمد، که در مقام اسطوره مذکر مدرن از سوی نویسنده (گلستانی) معرفی می‌شود، با آل احمدی که در مجموع زیست او تجربه شده و شکل گرفته نسبتی دارد؟ باید گفت خیر. آل احمد نویسنده کتاب *سیاست‌گذاری متون* یک سوژه‌گزینی از برخی آثار و آن هم بخش‌هایی از آنهاست. همیشه آثاری از متفکران هیئت اعتراف‌نامه دارند، دیگر خبر از یک سوژه مقتدر مرکزی نیست، بلکه نویسنده می‌کوشد پی‌آمدهای آن مرکزگرایی را آشکار کند. نوشته‌های اعتراف‌نامه بیش‌تر دعوت از دیگران برای هم‌دلی، مشارکت، و به تعبیر گادامر به‌جای آوردن است تا اعمال قدرت یا یک اندیشه به خواننده. برای همین است که اعتراف‌نویسی‌ها مورد علاقه خوانندگان قرار می‌گیرد. آل احمد دو اثر مستقیم اعتراف‌نامه‌ای دارد؛ یعنی یک چاه و

دو چاله و سنگی بر گوری. البته در لابه‌لای آثار دیگرش هم به این سبک و سیاق مطالبی دارد. اما سخن این است که با استراتژی و سازی و با اهداف مجتبی گلستانی نمی‌توان به نقد این گونه آثار پرداخت.

اعتراف‌نامه‌های آل احمد یک‌بعدی نیست و فقط به رابطه یک‌سویه سوژه/ابژه فروکاسته نمی‌شود. در آن ابعاد وجودی انسان، ستیز و تقابل بوطیقا و سیاست، تقابل سنت و تجدد، ستم بر زنان و نقد مردان و مردسالاری، غم‌خواری برای بشر، و ... دیده می‌شوند و این‌ها صرفاً با استراتژی و سازی قابل تبیین نیستند. برای نمونه آل احمد در قسمت ششم سنگی بر گوری، که در گورستان می‌گذرد، پایان اعتراف را به دیالوگی صمیمی با عمقزی (خدمت‌کار خانه پدری) اختصاص می‌دهد و در آن‌جا از نقش قصه (بوطیقا) در کاهش رنج جاودانگی بشر، که از زمان گیلگمش در یاد مانده، می‌گوید. در این گفت‌وگو، که باید آن را در فضای مسلط جهان استعماری و حاکمیت استبداد سنت و سیاست داخلی درک کرد، بوطیقا و قصه هم‌چون پناهگاهی برای انسان ترسیم می‌گردد.

۷. نهیلیسم و محافظه‌کاری و رادیکال‌بودن آل احمد

نویسنده در بحث اثبات نهیلیسم و محافظه‌کاری برای آل احمد نظریه‌ای ارائه می‌کند و براساس آن نتیجه می‌گیرد که شکست جنبش چپ در ایران و ماجرای توده‌ای‌بودن آل احمد باعث سرخوردگی وی می‌شود. پس از کودتای ۱۳۳۲ در پیش‌فرض‌های آل احمد گسستی ایجاد می‌شود که اختصاصاً در دهه ۱۳۴۰ به محافظه‌کاری و رادیکالیسم می‌انجامد (گلستانی ۱۳۹۵: ۱۱). آن‌گاه از این وضعیت شکست در آرمان‌شهری، یأس وجودی نتیجه گرفته می‌شود و بدین ترتیب یک قاعده هستی‌شناختی ناگزیر تلقی می‌گردد (همان صفحه). بر این ادعای نویسنده، که می‌کوشد در فصول کتاب پی گرفته شود، چند ایراد اساسی وارد است: اول این‌که اساس نقد و سازانه‌دریادایی بر نقد متن است و نه عقاید نویسنده، دوم این‌که دریدا و سازی را به‌مثابه کل در نظر می‌گیرد که در آن نظر و عمل به‌عنوان امر واحد و هم‌زمان نقد می‌شوند، و سوم این‌که این نوع یأس و پوچ‌گرایی یک انفعال و امر سلبی است و نه ایجابی، و به همین دلیل نمی‌تواند به تولید اثر خلاقه بینجامد.

از سوی دیگر، نویسنده توجه ندارد که نهیلیسم در فلسفه قرن بیستم دو نوع است: یکی سیاسی و دیگری فلسفی. در نهیلیسم سیاسی تندروی و محافظه‌کاری پی‌آمد آن است و در فلسفی و نهیلیسم وجودی است که نومیدی و یأس حاصل می‌شود. شاید آل احمد در

کوتاه‌مدت پس از کودتا دچار نهیلیسم سیاسی شده باشد، هم‌چنان‌که در آثار اخوان ثالث، فروغ، شاملو، و ... این دیده می‌شود. اما هرگز این افراد و به‌خصوص آل احمد دچار یأس وجودی نشدند. نوع زندگی و آثار آن‌ها از این مقوله به‌دور است. در میان نویسندگان ایران فقط صادق هدایت به یأس وجودی دچار شد که خود این یأس سرچشمه زاینده‌گی است و البته با پوچی فاصله زیادی دارد. پوچی بی‌معنایی است، ولی نهیلیسم گم‌کردن معناست و برای همین باید گشت و پیدایش کرد.

۸. نتیجه‌گیری

کتاب مجتبی گلستانی اثر مغتنم و درخور اعتنایی در نقد و نظریه ادبی ایران است. این نویسنده جوان می‌کوشد با زبان رسا، تهی از جانب‌داری و وفادار به سنت و روش علمی و نظری، به بررسی موضوع بپردازد. اگر او پیش از پرداختن به نویسنده‌ای مانند آل احمد، به نویسندگان کم‌اثرتر و با آثاری معدود و کم‌ابعاد می‌پرداخت و واسازی را می‌آزمود، در مراحل پختگی و کسب تجربه بیشتر بهتر می‌توانست با کسی مانند آل احمد درگیر شود. این به‌معنای سرسپردن به تابوی آل احمد در فضای ایران نیست، بلکه به این نکته اشاره می‌کند که آل احمد و کسانی مانند او (شاید علی شریعتی، نیما یوشیج، یا صادق هدایت) محصول زمانه‌ای پیچیده و درگیری وجودی و تمام‌عیار آن‌ها با سرنوشت جمعی خویش در جهانی پرتنش بودند. این باعث شد اندیشه و عمل و زیست آنان به‌گونه‌ای رقم بخورد که به‌سادگی نمی‌توان با آن مواجه شد.

نویسنده کتاب برای کاربست واسازی باید به‌شیوه تعامل دریدا به‌عنوان واضع این شیوه با متن گفت‌وگو می‌کرد. دریدا متن‌ها را به‌عنوان دغدغه وجودی و به‌دنبال فهم و معنا می‌یافت. او هرگز متن‌های هگل، افلاطون، هوسرل، یا هیدگر را چونان ابژه نمی‌انگاشت، بلکه در قدم نخست با آن‌ها مأنوس می‌شد. بدین معنا که شرط رفتن به درون ساختار اثر و تخریب آن آشنایی و انس با آن است. اما نویسنده واسازی متون آل احمد چنین تجربه‌ای نداشته است. خوانش متن‌های آل احمد و درک حال و مقام او به‌عنوان انسانی آگاه و مسئول بهتر می‌توانست زمینه کاربست واسازی را فراهم کند. برای نمونه، داستان بلند مدیر مدرسه اگر با نگاه واسازی بررسی شود، واجد نقدهای اساسی به نظام آموزش و پرورش ایران در دوره پهلوی از حیث آشکارکردن ناسازه‌های آن در جامعه ایران و نتایج آن است.

در کتاب گلستانی به دلیل پیش فرض نویسنده، مبنی بر وجود مرکز اقتدار در متن‌های آل احمد که خود نویسنده است، آل احمد در مقام یک سیاست‌گذار یا مهندس جلوه می‌کند که تمام مقدرات انسان به دست اوست و او دیگرها اعم از زن، کودک، جامعه، کلمات، و ... را ابژه و دست‌مایه خود می‌کند. در صورتی که سوژه مدرن در ایپستمه خود اتفاق می‌افتد و امکان تولید دوگانه در سنت ایرانی نیست. شاید اگر ایپستمه اندیشه ایران را در نظر داشته باشیم، مرکز فرهنگی ایران و عامل مقتدر آن فرمان‌روای مستبد و شخص حاکم باشد تا سوژه مبتنی بر تقابل.

کتاب‌نامه

- اسپیواک، گایاتری چاکراوورتی (۱۳۸۳)، «دریدا و واسازی»، ترجمه امیر احمدی آرمان، زبان‌شناخت، ش ۱۱.
- پارسا، مهدی (۱۳۹۳)، «خوانش درباره گراماتولوژی؛ بخش اول نوشتار پیش از حرف، اثر ژاک دریدا»، مجله کتاب ماه کلیات، س ۱۷، ش ۴.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۹۵)، تن و زبان فارسی: پژوهشی درباره انسان ایرانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، جهاد دانشگاهی.
- شیدایی رضوانی، فیروزه (۱۳۹۲)، «بررسی مفهوم تصمیم‌ناپذیری از منظر دریدا؛ خوانشی از آثار نقاشی علیرضا اسپهد»، فصل‌نامه‌ی کیمیای هنر، س ۲، ش ۹، زمستان.
- کائینی، محمدرضا (۱۳۹۲)، دو برادر؛ ناگفته‌هایی از زندگی و زمانه جلال و شمس آل احمد، خاطرات محمدحسین دانایی، تهران: اطلاعات.
- گلستانی، مجتبی (۱۳۹۴)، واسازی متون جلال آل احمد؛ سوژه، نهیلیسم، و امر سیاسی، تهران: نیلوفر.
- مصلح، علی اصغر و مهدی پارسا خانقاه (۱۳۹۰)، «واسازی به مثابه یک استراتژی»، مجله متافیزیک، دوره جدید، س ۳، ش ۱۱ و ۱۲.

Balkin, J. M. (1987), *Deconstructive Practice and Legal Theory*, Copy Right at Yale University, Allrights Reserved.

Barai, Dharmac (2016), "Jaques Derrida Sdeconstruction Strategy of Reding Texts: an Evaluation of the Disciplinarg-Institutional Status of Literary Studies", *Journal of Pune Research*, vol. 2, issu. 2.

Balkinj, M. (1996), *Deconstruction*, in Yale University: <www.yale.edu.acceessed 6/1395>.

Caputo, J. D. (2004), *Deconstruction in a Nutshell, a Conversation with Jaques Derrida*, New York: Tordom University Press.

Chang, Brian Kle G. (1998), *Deconstruoting Communication*, University of Minesota Press.

- Chipalo, Roman Theodore (ed.) (1997), *Postmodernism and Christian Philosophy*, with an Introduction by Jude P. Dougherty, American Maritain Association.
- Clark, M. J. (2005), "Deconstruction, Feminism, and Law; Carnell and Mackinion of Female Subjectivity and Resistance", in: *Duke Journal of Gender Law and Policy*, vol. 12.
- Culler, Jonathan (ed.) (2003), *Deconstruction: Sentinel Concepts in Literary and Cultural Studies*, vol. II, New York: Routledge.
- Derrida, J. (1995), *Points: Interviews, 1974-1994*, Stanford, CA.
- Elmoore, Rick (2011), *Critical Ecologies: Violence and Life in the Work of Jacques Derrida and Theodor Adorno*, a Ph.D. Dissertation, Depaul University, Chicago, Illinois.
- Irvine, Calinc (2008) (ed.), *Teaching the Novel Across the Carredilum: a Handbook for Educators*, Greenwood Press, London.
- Knellwolf, Christa and Christopher Norris (2001) (eds.), "The Cambridge History of Literary Criticism", vol. 9, *Twentieth-Century Historical, Philosophical and Psychological Perspectives*, Cambridge University Press.
- Ola, Abdalkafar (2015), *Gayatri Spivak: Deconstruction and Ethics of Postcolonial Literary Interpretation*, Cambridge Scholar.
- Sallis, John (1987) (ed.), *Deconstruction and Philosophy: the Texts of Jacques Derrida*, University of Chicago Press.
- Wolfreys, Julian (ed.) (1999), *Literature Thean'es: a Reader and Guide*, New York University Press.
- <http://www.postcolanoldweb.org>.